



دیالکتیک عشق در نگاه سعدی و افلاطون / تأملاتی فیلسوفانه درباره عشق

زهره مستفید گفت: افلاطون در فایدروس معتقد است «معشوق» برتر و بالاتر از آن است که تسلیم عشق عاشق شود، در حالی که در نگاه سعدی «عاشق» والاتر از آن است که دل به معشوق سپارد.

زهره مستفید گفت: افلاطون در فایدروس معتقد است $\text{عاشق} \ll \text{معشوق}$; برتر و بالاتر از آن است که تسلیم عشق عاشق شود، در حالی که در نگاه سعدی $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; والاتر از آن است که دل به معشوق سپارد.

به گزارش خبرنگار مهر، مفهوم عشق، مقوله ای است که بسیاری از متفکران به آن پرداخته اند و هر یک از منطری خاص، آن را مورد تحلیل قرار می‌دهند. شاعران نیز در باره این مفهوم بسیار سروده اند. در این مجال به مناسبت بزرگداشت سعدی استاد بی بدیل سخن فارسی و شاعر قرن هفتم هجری، با زهره مستفید، پژوهشگر ادبیات فارسی و فلسفه یونان گفتگو کردیم. در این گفتگو به مقایسه نگاه دیالکتی سعدی با افلاطون به عنوان دومین فیلسوف از فیلسوفان بزرگ سه گانه یونانی (سقراط، افلاطون و ارسطو) مورد بررسی قرار گرفته است. این تحلیل $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; با تکیه بر محاوره فایدروس اثر افلاطون و قصیده $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; ای از مواعظ سعدی درباب ستایش شمس الدین محمد جوینی، با مطلع: به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار/ که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار/ صورت گرفته است.

زهره مستفید در مورد عشق را از منظر افلاطون در محاوره فایدروس گفت: افلاطون در محاوره فایدروس دو نگاه و زاویه دید متضاد را درباره عشق مطرح می‌کند. نخست فایدروس به عنوان معشوقی زیبارو، خطاب به $\text{عاشق} \ll \text{معشوق}$; را به نقل از لوسیاس $\text{عاشق} \ll \text{معشوق}$; دست کم در یازده مورد مطالبی علیه عشق $\text{عاشق} \ll \text{معشوق}$; و رزی عشق بیان می‌کند؛ و سپس سقراط لوسیاس را عاشقی نیرنگار می‌داند که به کتمان عشق خویش پرداخته است و غیر عاشقان را برتر نشان داده است $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; و سپس سقراط با وجود عشقی که در دل دارد، در این مرحله $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; قول خوش با حالتی شاعرانه و خلسه $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; و آرزو $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌گوید که این سخنان در راستای سخنان لوسیاس است $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; و تا اینجا هر دو تبیین، وجود عاشق را به ضرر معشوق $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌شمارند.

در حقیقت وجود عشق در عاشق از سر خودخواهی و کامیابی شخصی $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌شمرند و در ادامه عاشق را بدخواه و حسود نسبت به کسب برتری $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; های معشوق و مخالف دوستی $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; های دیگران نسبت به او می‌دانند.

وی ادامه داد: در حقیقت وجود عشق در عاشق از سر خودخواهی و کامیابی شخصی $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌شمرند و در ادامه عاشق را بدخواه و حسود نسبت به کسب برتری $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; های معشوق و مخالف دوستی $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; های دیگران نسبت به او می‌دانند. اما پس از تمثیل داستان ارایه $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; ران و اسب $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$;، افلاطون از زبان سقراط $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; به تبیین اجزای روح اعم از خوبی و بدی و زیبایی و زشتی و بزرگ منشی و پستی و سایر صفات نیک و بد نفس $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌پردازد و پس از این تبیین در چرخشی متضاد با سخنان مطروحه علیه عشق و عاشق، به توصیف رفتارهای صادقانه و خدمت $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; های توأم با شرم و احترام عاشق در برابر معشوق $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌پردازد و ورود و انعکاس امواج زیبایی معشوق بر روح عاشق از طریق چشم را عامل انتقال چرخه $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; ای تمام آن عواطف صادقانه، بر وجود معشوق $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌داند و هر دو را در این حالت عاطفی مشابه و یکسان $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌شمارد و به سمت وصال توأم با شرم و خرد، ضمن لگام زدن به اجزای گردنکش نفس و اجزای والاتر روح $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$;، جوای فضیلت و موهبت $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; های الهی $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌شود و پس از فروکش کردن آتش عشق $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$;، و برقراری دوستی $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$;، گسیستن این پیمان را گناهی بزرگ $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌دانند. و در نهایت سقراط طی پوزش خواهی از اروس توانا به سبب سخنان ناسزای قبلی علیه او، آرزو $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; کند بیش از پیش لایق معاشیق زیبا گردد. و یک نکته قابل توجه اینکه عشق را جنونی هدیه آفرودیت و اروس $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌داند. ضمن اینکه هنر غیبگویی و آگاهی از اسرار و شاعری را هم از نوع جنون و هدیه خدایان $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; می‌نامد.

این دانش آموخته فلسفه در مورد اینکه سعدی چه نگاهی به مقوله عشق دارد گفت: در بخش مواعظ سعدی، ذیل عنوان ستایش شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان ایباتی درباره عشق مطرح شده است $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; بد نیست توجهی هم بدین مطلب داشته باشیم که این وزیر از خاندانی خردمند و اهل علم بوده است $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; و ای بسا طبعاً سعدی باید در برابر چنین کسی $\text{عاشق} \gg \text{معشوق}$; سنجیده ترین و حکیمانه ترین دیدگاه خویش را ارائه کند.

وی ادامه داد: سعدی در این قصیده طی ابیاتی، زاویه دیدی منفی علیه عشق و معشوق مطرح می کند، این در حالی است که افلاطون در دو بخش اولیه محاوره فایدروس علیه عشق عاشق نسبت به معشوق گفته شده بود، اینجا برای ردّ عشق علیه شخصیت هر <معشوق>; سخن< می< گوید و مقام<عاشق>; را والاتر از این< می< داند که به هیچ یار دل ببندد و اسیر موی صورت تازه رسته معشوق شود. او عاشق را در مثل به سگی شهری وفادار که سنگ جفا بر سرش کوفته< می< شود و نیز چون مرغ خانگی که دچار جور می< شود تشبیه< می< کند و این سگ بخت برگشته را با سگ آزاد شکارچی مقایسه< می< کند. او توصیه بر آن دارد که چو بلبل از این درخت بر آن درخت بنشیند تا مثل بوتیمار اسیر دام دل نشود و در ادامه باز برای تاکید به تمثیل اشاره< می< کند که اگر زمین از گاو و خر لگد می< خورد برای آن است که ساکن است و چون آسمان دوار نیست< و همچنین در ادامه برای نفی دل بستگی عاشق به یک معشوق، به کثرت معاشیق زیبارو اشاره دارد. در همین راستا توصیه< می< کند: گرت هزار بدیع الجمال پیش آید / بین و بگذر و خاطر به هیچ کس مسپار / مخالط همه کس باش تا بخندی خوش / نه پای بند یکی کز غمش بگری زار... چه لازمست یکی شادمان و من غمگین / یکی به خواب و نین اندر خیال وی بیدار؟

زهره مستفید گفت: سعدی تا این جا در نفی عشق و معشوق داد سخن< می< دهد و سپس< می< گوید: مرا رفیقی باید که بار برگیرد / نه صاحبی که من از وی کنم تحمل بار / اگر به شرط وفا دوستی به جای آرد / وگرنه دوست مدارش تو نیز و دست بدار...<

وی افزود: می< بینیم که سعدی پس از آن مرحله نفی عشق و هر معشوق زیبایی در این مرحله به رابطه مساوی در دوستی سفارش< می< کند. کسی که از غم و تیمار من نیندیشد / چرا من از غم و تیمار وی شوم بیمار؟

وی اظهار داشت: و در ادامه خدعه و نیرنگ< می< ها در لباس دوستی را بر می< شمارد و به تأمل و درنگ در هر کار توصیه دارد و در بینی دیگر تیر خلاص را بر عشق< می< زند: زمام عقل به دست هوای نفس مده<، که گرد عشق نگرند مردم هشیار/ من آزموده ام این رنج و دیده این زحمت / ز ریسمان متنفر بود گزیده مار... و سرانجام در این بخش طریق معرفت را چشم بستن بر معشوق و دل نگهداشتن از عشق< می< داند.

سعدی و افلاطون در هر دو اثر، در نفی عشق و توصیه بر دوستی برابر، نگاه مشترک دارند. اما افلاطون در فایدروس معتقد است <معشوق>; برتر و بالاتر از آن است که تسلیم عشق عاشق شود، در حالیکه در نگاه سعدی <عاشق>; والاتر از آن است که دل به معشوق سپارد و خویشتن را اسیر زیبایی معشوق کند

زهره مستفید در مورد نظر سعدی و افلاطون را در نقد و نفی عشق گفت: تا اینجا سعدی و افلاطون در هر دو اثر، در نفی عشق و توصیه بر دوستی برابر، نگاه مشترک دارند. اما افلاطون در فایدروس معتقد است <معشوق>; برتر و بالاتر از آن است که تسلیم عشق عاشق شود، در حالیکه در نگاه سعدی <عاشق>; والاتر از آن است که دل به معشوق سپارد و خویشتن را اسیر زیبایی معشوق کند. در هر دو نگاه پیدایش عشق تلویحاً بر محور زیبایی است.

وی در پایان اظهار داشت: اما نکته جالب توجه در فایدروس و این قصیده سعدی<، گردش صد و هشتاد درجه< ای از ردیه هایی است که هر دو اثر در قریب به دوسوم مطالب خود بر عشق داشته اند و مضرات عشق را مفصلاً تبیین نموده بودند. اما در سیری دیالکتیکی هردو نهایتاً به نتیجه ای عکس می رسند ضمن اظهار ندامت از منفی گویی در باب عشق<، به تمجید این پدیده وجودی در آدمی< می< پردازند. حدوداً در یک سوم پایانی ابیات این قصیده<، سعدی کاملاً این چرخش معکوس را به نمایش می گذارد و پس از آن تفکرات به قول خودش، شبانه<، در گفتگویی مغایر با خویش از وفای عهد به محبوب دم می< زند و همچنین حق دوستی را گریبانگیر خود می< بیند و اینکه فراموش کردن وفا و عهد مکاری و غداری می شمارد و سربرداشتن از محبت دوست و سر پیچی از ارادت یار و صبر و تحمل بر فراق را سنگدلی< می< نامد و در همین محور، درم و دینار و دین و دنیا و نفس را در برابر دوست هیچ< می< انگارد و در ادامه می< گوید: دگر مگوی که من ترک عشق خواهم گفت / که قاضی از پس اقرار نشنود انکار / هر آدمی که نظر با یکی ندارد و دل / به صورتی ندهد، صورتیست بر دیوار.